**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **دوشنبه : 06/10/1395**

**13951006- حرمان صبی از ارث از دیه**

**حرمان صبی از ارث از دیه**

­ما در بحث قبل بیان کردیم که عمد صبی و مجنون حکم خطا را دارد. در قتل خطایی بزرگسال نیز گفته شد که به مقتضای جمع بین ادله قتل خطایی موجب محرومیت شخص از دیه می­شود اما از غیر دیه ارث می­برد. اکنون این سوال مطرح می­شود که به چه بیانی محرومیت صبی از دیه (نه از ارث) ثابت می­گردد و دلیل بر آن چیست؟ اگر دلیل ما در مساله سابق حدیث **عمد الصبی و خطاه واحد** بود به این معنا که عمد صبیان به منزله خطای بزرگتر­ها بوده و احکام خطای کبار در عمد صبیان جاری است، در این صورت در این مساله هم می­گفتیم که قتل عمدی صبیان در حکم قتل خطایی کبار است و لذا محرومیت از دیه کبار در اینجا نیز وجود خواهد داشت. لکن ما تمسک به آن دلیل را نپذیرفته و گفتیم آن حدیث اختصاص به بحث نفی قصاص و نفی دیه در مال و اثبات دیه بر عاقله دارد و ارتباطی به بحث حرمان از دیه و ارث ندارد. با توجه به این نکته دلیل ما در این بحث چه خواهد بود؟ در جواب می­گوییم آن نکاتی که برای اثبات حرمان قاتل خطا از دیه نسبت به کبار وجود داشت، همان نکات در قتل صبی نیز وجود دارد و همان استدلال (با تغییرات اندکی در تعبیر) در بحث قتل صبی نیز جاریست. بنده برخی از آن استدلالات را در اینجا تطبیق می­کنم که تطبیق باقی ادله روشن خواهد شد.

ما یک بحثی در آنجا مطرح کرده و می­گفتیم چرا قاتل خطایی از دیه محروم است؟ در جواب می­گفتیم دو دسته روایات در مقام وجود دارد: 1- **القاتل لا یرث من الدیه** (اعم از خطأ و شبه عمد و عمدی) 2- **القاتل خطأً یرث** (اعم از دیه و غیر دیه). نسبت بین این دو دسته دلیل عموم و خصوص من وجه است که مجمع و نقطه اشتراک آنها ارث از دیه قتل خطایی می­باشد، که یکی از ادله فوق چنین ارثی را نفی و دیگری اثبات می­کند. عرض شد که ظهور **القاتل لا یرث من الدیة** در شمول نسبت به قتل خطا ، اظهر از ظهور دلیل **القاتل خطأ یرث** می­باشد. وجه اظهریت آن این است که شمول ادله **القاتل خطأ یرث** و یا حتی شمول سایر ادله ارث، نسبت به دیه ذاتا قوی نیست و نیازی به قرینه خارجیه دارد، چرا که ارث **ما ترک** بوده در حالی که دیه **ما ترک** نمی­باشد. لذا باید به این سوال پاسخ داد که دیه را چه کسی باید به ارث ببرد و آیا دیه جزء **ما ترک** است یا نه؟ بر خلاف **القاتل لا یرث من الدیة** که فرد اظهر آن جایی است که اولا و بالذات دیه واجب بشود که آن در قتل خطأی محقق است. زیرا در قتل عمد دیه اولا و بالذات واجب نیست بلکه **بالمصالحه** از قصاص به قبول دیه انتقال داده می­شود و بالفرض که دیه به ارث برسد، این بحث خواهد داشت که آیا ارث از دیه، شامل قتل عمد هم می­شود یا نه؟

بنابراین مجمع و نقطه اشتراک هر دو دسته روایات در ذیل **القاتل لا یرث من الدیة** قرار خواهد گرفت و به عبارت دیگر قاتل چه عمدی باشد و چه خطأی و یا شبه عمدی باشد از ارث از دیه محروم خواهد بود.

اما اگر در تعارض بین این ادله، روایات **القاتل خطأ یرث** مقدم شده و سایر روایات را تخصیص بزند، نتیجه­ آن چنین خواهد بود که **القاتل لا یرث من الدیة** اختصاص به قاتل عامد بزرگسال خواهد داشت و شامل صبیان

نخواهد شد چرا که ادله رفع القلم این حکم را از صبیان رفع خواهد نمود. به این نکته باید توجه نمود که مورد روایات رفع قلم، عقوبت دنیوی است و در رابطه با رفع حدّ از مجنون وارد شده است[[1]](#footnote-1). ممنوعیت از ارث یک عقوبت دنیوی سیئه می­باشد. [لذا چنین نیست که با تخصص خوردن **القاتل لا یرث من** **الدیة**، صبی ممنوع از ارث شود چرا که این ممنوعیت از دیه به جهت حدیث رفع برداشته شده است.]

لکن مبنای ما چنین بود که از طرفی **القاتل خطأ یرث** تخصیص خورده و از طرفی دیگر **القاتل لا یرث من الدیة** شامل قتل خطایی و عمدی می­شود، لذا با تعمیم **القاتل لا یرث من الدیة** این حکم (حرمان قاتل از دیه) مربوط به مواخذه نخواهد بود و شامل خطا و عمد می­شود. شاید حرمان از دیه به جهت همان نکته­ای باشد که سابقا بیان نمودیم یعنی اگر با فرض ثبوت دیه ، دیه مجددا به ارث قاتل برسد، یک نوع استغراب عقلائی دارد و لازم نیست که حتما جنبه مواخذه و جریمه در آن لحاظ شود. به عبارت دیگر گرفتن دیه از شخص و برگرداندن دوباره آن به او خلاف ارتکاز عقلائی است و هیچ ارتباطی به بحث مواخذه ندارد. به همین جهت روایت **القاتل لا یرث من الدیة** شامل صبی نیز می­شود.

ممکن است اشکال شود که در برخی از روایات تعبیر **الرجل** وارد شده و این روایات با اینکه شامل مجنون می­باشد اما شمول آنها نسبت به صبی مشکل است و لذا نمی­توان گفت که صبی از دیه ارث نمی­برد. در جواب از این اشکال گفته می­شود خروج ارث صبی از غیر دیه از تحت عمومات **لا میراث لقاتل** ثابت است، اما خروج ارث صبی از دیه از تحت آن ثابت نیست و لذا باید به همان عمومات اخذ شود. بنابراین نسبت به صبی و مجنون یا ما به اطلاق روایت خاصه **لا** **یرث القاتل الدیة** تمسک می­کنیم و یا به اطلاق **لا میراث للقاتل** اخذ می­نماییم و در صورت تمسک به این اطلاق نیز ادله رفع قلم نمی­تواند این حکم را به جهت مواخذه بودن از صبی بردارد[[2]](#footnote-2). بنابراین قاتل عمدی و خطایی که بچه باشد نسبت به غیر دیه از تحت **لا میراث للقاتل** به همان بیانات گذشته خارج است اما نسبت به خروج خصوص دیه از تحت آن دلیلی وجود ندارد و لذا به اطلاق **لا میراث للقاتل تمسک** می­شود[[3]](#footnote-3).

**اخراج و یا عدم اخراج دین و وصیت از دیه عمدی**

بحث بعدی ما در این است که دیه چگونه به ارث برده می­شود؟ در جواب می­گوییم دیه در حکم مال میت است بنابراین در مرحله اول دیون و در مرحله دوم وصایا و در نهایت به ارث می­رسد. تقریبا می­توان گفت اجماع مسلمین بر این است که در مرحله اول دیون از ما ترک خارج می­شود. تنها ابا ثور در این مساله مخالفت نموده است[[4]](#footnote-4). شیخ طوسی(ره) در این زمینه می­فرماید:

**یقضی من الدیة الدین و الوصایا، و به قال عامة الفقهاء، إلا أبا ثور فإنه لا یقضی منها الدین و لا الوصیة. دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم**[[5]](#footnote-5)

نکته: استعمال کلمه **الفقهاء** قبل از شهید اول(ره) اطلاق آن شامل همه فقهای مسلمین می­شود اما اگر آن را قید زده و بگویند، **فقهاء القوم** و یا **فقهاء العصابه** اختصاص به مذهب حقه خواهد داشت. لکن شهید اول(ره) فقه شیعه را از فقه اهل تسنن جدا کرده است و لذا تعبیرات ایشان مانند اجماع الفقهاء و امثال آن که هیچ قیدی ندارد، اجماع خصوص تشیع اراده می­شود مگر اینکه ایشان صریحا به اجماع مسلمین تعبیر نمایند. لذا این از اموری است که قبل از شهید(ره) و بعد از ایشان فرق پیدا کرده است.

سوالی نیز در این مساله وجود دارد و آن اینکه آیا دینی که **یقضی منه الدین و الوصایا** آیا مطلق دیه است یا خصوص دیه خطایی بوده و شامل دیه­ای که جایگزین قصاص می­شود، نخواهد بود؟ نظر بعضی فقهاء بر این است که در این دیه، دین و وصایا وجود ندارد. استدلال آنها چنین است که اصل حقی که وجود دارد حق قصاص بوده است و متعلق حق قصاص ورثه می­باشد. اگر ورثه به جای قصاص دیه را قبول کنند، در این صورت دین و وصایا به آن تعلق نخواهد گرفت. بنابراین ترتیبی که دین و وصایا و ارث دارند در دیه عمد نخواهد بود. نسبت به این مساله باید روایات بحث خوانده شود تا ببینیم که آیا روایات باب نسبت به دیه عمد نیز اطلاق دارد یا ندارد؟ همچنین قاعده­ای در مقام وجود دارد که باید آن قاعده نیز مورد بررسی قرار گیرد.

**بررسی روایات مساله**

نسبت به روایات باید دو مساله مورد توجه قرار گیرد: 1- بیان روایات نسبت به کل دیه (اعم از عمد و خطا) که آیا دین و وصایا از آن خارج می­شود یا آنکه طبق نظر ابا ثور دین و وصایا از دیه خارج نشده بلکه همه آن به ورثه می­رسد؟ 2- بیان روایات نسبت به خصوص دیه عمد چگونه می­باشد؟ آیا دین و وصایا از دیه عمد خارج می­شود یا نه؟

نسبت به بحث اول باید گفت این مطلب از روایات روشن است که دین و وصایا از دیه خارج می­شود. روایات متعددی در این زمینه وارد شده که بعدا به آنها خواهیم پرداخت. بحث عمده ما در این مطلب است که آیا دیه­ای که از آن دین و وصایا خارج می­شود، آیا دیه­ای است که اولا و بالذات ثابت شده است (دیه ثابت در قتل خطأی) یا شامل دیه­ای که در عوض قصاص گرفته می­شود نیز می­باشد؟ روایات باب را باید از این نگاه دنبال کرد.

روایات این باب در جلد 23 جامع الاحادیث در ذیل باب **أنّ المقتول إذا کان علیه الدَّین ولم یترک مالًا یجب قضاء دینه من دیته** و همچنین در باب سوم از کتاب الوصایا یعنی **أنّ من أوصی بثلث ماله ثمّ قتل فأخذت الدّیة دخل ثلثها أیضاً فی الوصیّة** وارد شده است که امروز برخی از روایات آن را بیان می­کنیم. این روایات بحث سندی جدی ندارد و ما تنها به بعضی از نکات اشاره می­کنیم. روایت اول از کتاب کافی نقل شده است:

**أَبُو عَلِیٍ‏ الْأَشْعَرِیُ‏ عَنْ‏ مُحَمَّدِ بْنِ‏ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ‏ صَفْوَانَ‏ بْنِ‏ یَحْیَی‏ عَنْ‏ یَحْیَی‏ الْأَزْرَقِ‏ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ ع‏ فِی الرَّجُلِ قُتِلَ وَ عَلَیْهِ دَیْنٌ وَ لَمْ یَتْرُکْ مَالًا فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّیَةَ مِنْ قَاتِلِهِ عَلَیْهِمْ یَقْضُونَ دَیْنَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ هُوَ لَمْ یَتْرُکْ شَیْئاً قَالَ إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّیَةَ فَعَلَیْهِمْ أَنْ یَقْضُوا دَیْنَهُ**[[6]](#footnote-6)**.**

در بعضی از نقل ها از جمله در کتاب فقیه، صفوان بن یحیی الازرق نقل شده است[[7]](#footnote-7). آنچه در کافی وارد شده صحیح می­باشد و باید **عن یحیی** اضافه شود. یحیی الازرق همان یحیی بن عبد الرحمن الازرق می­باشد که جزو مشایخ صفوان بوده و در وثاقت او بحثی نیست. این روایت اطلاق داشته و شامل دیه بالذات و دیه مصالحی می­شود و وجهی برای تخصیص آن به دیه عمد وجود ندارد. جمله سائل که می­گوید **و هو لم یترک شیئا** در واقع اشکال به این است که موضوع آیه قرآن (**من بعد وصیة یوصی بها او دین**) **ما ترک** است و این دیه جزئی از **ما ترک** نیست. زیرا **ما ترک** یعنی آنچه میت داشته و بعد ترک کرده است لکن دیه بعد از مرگ حاصل می­شود و هیچگاه میت و دیه همراه هم نبوده­اند که اکنون یکدیگر را ترک نموده باشند. لکن پاسخ امام(علیه السلام) در واقع به اینجا بر می­گردد که موضوع دین و وصیت، **مال المیت** می­باشد و لازم نیست عنوان **ما ترک** در این مال هم صادق باشد. اینکه در قرآن **ما ترک** ذکر شده از باب فرد متعارف می­باشد.

**تبیین روایت یحیی الازرق با توجه به یک مساله اصولی**

نکته­ای که بنده اکنون در صدد بیان آن هستم یک بحث اصولی خاص می­باشد؛ در اصول بحثی وجود دارد که اگر قیدی در عبارتی ذکر شده باشد، ­آن قید باید مفهوم سالبه جزئیه داشته باشد؛ مثلا اگر اکرام همه انسانها واجب باشد اما با این حال **اکرم زیدا** بیان شود، در این صورت **اکرامُ زیدٍ واجبٌ** لغو خواهد بود. زیرا در این صورت خصوصیتی برای بیان این جمله نسبت به خصوص زید وجود ندارد[[8]](#footnote-8). لذا هم آقای خویی(ره) و هم مرحوم بروجردی(ره) روی این نکته تاکید دارند که بحث در باب مفاهیم، اثبات مفهوم به نحو سالبه کلیه است و الّا اثبات آن به نحو سالبه جزئیه کأنّ مسلم می­باشد[[9]](#footnote-9). لکن همین مفهوم به نحو سالبه جزئیه (که در لقب و وصف و شرط – بنا بر اینکه قائل به مفهوم کلیه هم نباشیم- وجود دارد) در بعض موارد حتی به صورت سالبه جزئیه هم وجود ندارد. مثلا در جایی که آن فرد خفی باشد مانند **اکرم السید الفاسق** در جایی که اکرام مطلق سادات واجب باشد، ممکن است آن مفهوم حتی به نحو سالبه جزئیه وجود نداشته باشد. ممکن است نسبت به این مثال سوال شود که هدف از تقیید چه بوده است؟ در جواب گفته می­شود، مولی در مواردی از این قبیل می­خواهد بگوید که فسق مانع از وجوب اکرام نیست، یعنی ممکن است چنین توهم شود که **اکرم السادات** نسبت به فاسق جریان ندارد، لکن مولی با این بیان آن توهم را دفع می­نماید.

از مواردی که ممکن است این مفهوم حتی به نحو سالبه جزئیه نیز وجود نداشته باشد جایی است که آن شیئ، فرد متعارف باشد. فرد متعارف به دو صورت ممکن است بیان شود، که بعضی از آنها مفهوم دارد اما برخی دیگر ندارد

1. عمده روایات رفع قلم در این مورد وارد شده که عمر می­خواست بر مجنون حدّ جاری کنند اما حضرت امیر(علیه السلام) جلوگیری کرده و فرموده است: اما علمت ان القلم یرفع عن ثلاثه ... هذه مجنونة آل فلان ... . [وَ فِي الْخِصَالِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيِّ، عَنِ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْأَعْمَشِ‏، عَنِ ابْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: أُتِي عُمَرُ بِامْرَأَةٍ مَجْنُونَةٍ قَدْ زَنَتْ، فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا عَلِمْتَ‏ أَنَ‏ الْقَلَمَ‏ يُرْفَعُ عَنِ‏ ثَلَاثَةٍ، عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ، وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ؟ الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل) ؛ ج‏1 ؛ ص656] [↑](#footnote-ref-1)
2. زیرا همان طور که گفته شد حرمان از دیه به نکته مواخذه نیست بلکه به ملاک آن نکته ارتکاز عقلائی است که بیان گردید. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوال : آیا از این اشکال نمی­توان چنین جواب داد که ما نسبت به کلمه رجل القاء خصوصیت می­کنیم و حکم را در صبی و مجنون جاری می­سازیم؟ جواب: بلکه ممکن است کسی بگوید نکته حرمان دیه همان استغراب عقلائی و عرفیست و لذا می­توان الغاء خصوصیت کرد. اما از طرف دیگر ممکن است گفته شود که الغاء خصوصیت در این مساله جاری نمی­شود. ما بیان کردیم که شاید حرمان صبی از دیه به نکته مواخذه نباشد اما ممکن است بعض از فقهاء محرومیت از دیه را مواخذه دانسته و نتوانند الغاء خصوصیت نمایند فلذا ما در مقام به اطلاقات لا میراث للقاتل تمسک کردیم. [↑](#footnote-ref-3)
4. در جواهر و عن بعضهم تعبیر نموده که ظاهرا مراد ایشان همان ابو ثور بوده و از فقهای خاصه نیست. [↑](#footnote-ref-4)
5. الخلاف، ج، ص: 115 [↑](#footnote-ref-5)
6. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص25 [↑](#footnote-ref-6)
7. رَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْرَقُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي الرَّجُلِ... من لا يحضره الفقيه؛ ج، ص: 225 [↑](#footnote-ref-7)
8. البته در بعض موارد لغو نیست که بعدا بیان خواهیم کرد. [↑](#footnote-ref-8)
9. بحث ما در این مقام در مسلم بودن این مساله نیست زیرا از بعض کلمات چنین استفاده می­شود که این مفهوم به نحو سالبه جزئیه نیز محل تردد است. لکن اصل سخن مرحوم خویی(ره) و مرحوم بروجردی(ره) صحیح می­باشد. [↑](#footnote-ref-9)